

پورمحمدی بودن و بودن پورمحمدی

هژیر پلاسچی

حضور مصطفی پورمحمدی، در کابینه‌ی دولت «اعتدال» و «امید» حسن روحانی، بانگ اعتراضی را برانگیخت که به رغم این که از جایگاه حقیقت بلند شده بود و نیز در ابعادی قابل درک و هم‌دلی بود، اما درست از همان لحظه‌ی آغاز، به چیزی ضد خودش بدل شد. در واقع اگر از «منتقدان» و هواداران پیوسته و ناپیوسته و وابسته‌ی دولت روحانی که به راستی با هیچ پشتک وارووی تئوریک هم نتوانستند از حضور پورمحمدی در کابینه دفاع کنند و گاهن ترجیح دادند سوبه‌های «مثبت» کابینه را برجسته کنند تا حضور پورمحمدی و مانند او را بیوشانند، بگذریم، قصد دیگران از تمرکز بر حضور پورمحمدی در کابینه، آشکار کردن ماهیت دولت حسن روحانی بود. ولی درست همین هیاهوی بسیار بر سر یکی از وزرای کابینه مانع از متمرکز شدن بر سر وزرای دیگری شد که در یک عکس جمعی و در کنار کراحت بزرگ شده‌ی چهره‌ی پورمحمدی، قرار است «امید» به سبک روحانی را نماینده‌گی کنند. در واقع بزرگ‌نمایی حضور پورمحمدی در کابینه چنان بود که بتواند با عمده کردن جنایت دیروز، حواس جمعی را از جنایت آینده و در راه پرت کند. جنایتی که در پیش‌برد آن از قضا مصطفی پورمحمدی و وزارت‌خانه‌اش نقش بسیار اندکی خواهند داشت.

بخشی از این واکنش البته قابل هم‌دلی و همراهی است. کسانی وجود دارند که ۲۵ سال پیش، درست در چنین روزهایی که تطابق تاریخی آن حتمن یک تراژدی است، چشم در چشم مصطفی پورمحمدی نگاه کرده‌اند که در قصاب‌خانه‌ی اوین و گوهردشت یکی از سه نفری بود که با حکم مستقیم آنها عاشق‌ترین و زیباترین جان‌های زمین را هزار در هزار به یغما بردند. آری کسانی بوده‌اند که از تجربه‌ی نفس‌گیر چشم دوختن در چشم‌های جلاد جان به در برده‌اند و اینک همان جلاد را بر عرش می‌بینند [۱] با این وجود این تجربه، یگانه نیست. پورمحمدی نه اولین دژخیمی است که به رغم نقش مستقیم و بلاواسطه‌اش در جنایت علیه بشریت، در چنین جایگاهی قرار می‌گیرد و نه تا در بر همین پاشنه بچرخد، آخرین آنها خواهد بود. احتمالان کسانی هستند که با دیدن چهره‌ی احمد توکلی، آن نماینده‌ی اصولگرای منتقد احمدی‌نژاد در مجلس به یاد می‌آورند و انت‌هایی را که در بهشهر و روستاها و شهرهای اطراف برای شکار مخالفان گشت می‌زد و دست‌آورد شکار روزانه را شب‌ها در جاده‌ی پر درخت پارک جنگلی بهشهر به گلوله می‌بست، کسانی با دیدن احمد جنتی در نماز جمعه و در اوج خنده و قهقهه‌یی که به واسطه‌ی شوخی با سن و سال او به راه می‌افتد، دادگاه‌های خوزستان را به یاد می‌آورند و جان‌های شیفته‌یی را که روانه‌ی میدان تیر می‌شدند، کسانی هستند که وقتی سید محسن موسوی تبریزی را می‌بینند شب‌های گلوله‌باران زندان تبریز را به یاد می‌آورند و سید حسین موسوی تبریزی را که می‌بینند گشت‌های خون‌آشام دادستانی انقلاب از مقابل چشمانشان رژه می‌رود، کسانی هستند که سیمای احمد حکیمی‌پور، همان نماینده‌ی شورای شهر تهران آنها را به روزهای جولان چماقداران در خیابان‌های زنجان و ترور کمونیست‌ها و مجاهدین در روز روشن و پیش از سرکوب رسمی پرتاب می‌کند، کسانی هستند که در خلال مناظره‌های ریاست‌جمهوری و گزارش لحظه به لحظه‌ی «شورمندان» با دیدن محسن رضایی به یاد جوخه‌های مرگ ترکمن صحرا و کردستان می‌افتند، کسانی با دیدن محمد عطریان‌فر و سعید حجاریان و علی ربیعی بازجویی‌های «غیرفنی» را به یاد می‌آورند و نام حمید باکری، همان «بسیجی واقعی»، آنها را به روزهای خون و جنون در کردستان می‌برد که مردمی دریده می‌شدند. هنوز می‌توان از این تصویرها پرده برداشت. ما در وضعیت هولناکی زندگی می‌کنیم. سال‌هاست که در وضعیت هولناکی زندگی می‌کنیم. آنقدر هولناک که یکی از عوامل اجرایی کشتار تابستان ۶۷ با عکس‌های میرحسین موسوی و شال بلند سبز در هیات سید حسین مرتضوی، رئیس زندان اوین در تابستان سیاه، در کمپین انتخاباتی حضور داشته باشد و برخی از کسانی که در همان کمپین‌ها و یا در شورش بزرگ بعد از آن حضور داشتند را یکی دیگر از عوامل اجرایی همان کشتار تابستان ۶۷ در هیات محمد مقیسه، سرپرست زندان گوهردشت در تابستان نکبت، به محاکمه بکشاند.

بنابراین حضور پورمحمدی در کابینه‌ی دولت «اعتدال» و «امید» اتفاقی یگانه نیست. چنین نیست که دست و بال تمامی جنایتکاران از هر کجایی کوتاه شده و ناگهان یکی از آنها در قامت وزیر دادگستری ظهور کرده باشد. پیش‌تر از آن اما حضور پورمحمدی در کابینه‌ی حسن روحانی، دور از انتظار هم نبوده است. در واقع مصطفی پورمحمدی به لحاظ سیاسی در جایگاهی چندان دور از حسن روحانی نایستاده است که حضور او در کابینه را بتوان با مهملاتی نظیر «تحمیل» از سوی اراده‌های پنهانی قدرتمند توضیح داد. پورمحمدی هر چند به خط علی خامنه‌یی، رهبر جمهوری اسلامی نزدیک‌تر است اما پیش از این هم در یکی از مهم‌ترین پست‌های اجرایی کابینه‌ی هاشمی رفسنجانی، پدر معنوی حسن روحانی، یعنی معاونت ضدجاسوسی وزارت اطلاعات حضور داشته است و بنابراین بخشی از روابط در هم پیچیده‌ی است که اگر نه بر سر هیچ چیز، لااقل تنها بر سر برنامه‌ریزی و اجرای ترور مخالفان حکومت در دوران پس از مرگ خمینی و ریاست‌جمهوری هاشمی رفسنجانی در هم گره خورده‌اند. گذشته از این او معاون سیاسی و عضو هیات اجرایی جامعه‌ی روحانیت مبارز است. حزبی متشکل از روحانیون راست‌گرای سنتی که بر حسب اتفاق علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی یکی دیگر از اعضای شورای مرکزی آن و خود حسن روحانی نیز عضو آن و شش دوره کاندیدای این تشکل برای نمایندگی مجلس از استان تهران بوده است.^[۲] در عین حال مصطفی پورمحمدی درست به همان دلیلی در کابینه حضور دارد که هیچ وزیر زنی در میان وزرای دولت روحانی نیست. دولت «آشتی ملی» به جلب پشتیبانی روحانیت سنتی و بدنه‌ی اجتماعی آنان نیاز دارد و حضور پورمحمدی لولای ارتباط دولت با چنین نیرویی است. همه‌ی حرف این است: اتفاق عجیبی نیفتاده است. دولت روحانی، درست با حضور مصطفی پورمحمدی و نه بدون او، همان اراده‌ی را نمایندگی می‌کند که در پیوند خوردن نیروهای گوناگون و گاه متضاد شکل گرفته و او را انتخاب کرده است.

آنچه که در میان این هیاهو بر سر حضور جلال ناپدید شده است و گاه حتا چهره‌های مجری آن در برابر پورمحمدی به عنوان نقاط شفاف و سفید دولت پیشنهادی مطرح شده‌اند، سیاست اقتصادی و سمت‌گیری طبقاتی اجزای دولت روحانی است که بدون واسطه و بلافصل با زندگی روزمره‌ی فرودستان ارتباط دارد. چند روز پیش در وبلاگ کانون مدافعان حقوق کارگر متنی از جعفر ابراهیمی منتشر شد با عنوان «آموزش عمومی در محاق»^[۳] که تلاش می‌کرد از منظر متفاوتی به «محمدعلی نجفی»، وزیر آموزش و پرورش کابینه‌ی روحانی بپردازد. وجه متمایزکننده‌ی این متن با گفتار غالب در این بود که از جنایتی حرف می‌زد که در حال وقوع است. این متن با پرداختن به سابقه‌ی محمدعلی نجفی در زمینه‌ی خصوصی‌سازی عرصه‌ی آموزش و نظرات نولیبرالی او در این زمینه که استخوان‌بندی برنامه‌ی وزارت‌خانه‌ی تحت امرش را تشکیل خواهد داد، نسبت به وقایع آینده هشدار داده بود. نباید در مورد پورمحمدی و نقش او در جنایت علیه بشریت سکوت کرد اما اگر هنوز عزمی برای سازماندهی مقاومت مردمی در برابر وضعیت حاکم وجود داشته باشد باید با الهام از آن متن روشن کرد که هر کدام از وزارت‌خانه‌های دولت روحانی چه خواهند کرد و در برابر چه چیزی باید تجهیز شد و مقاومت کرد. این بدون شک قدم اول برای وفاداری به سیاست مردمی در برابر سیاست مطالبه‌محور است، همان چیزی که اگر بخواهیم به زبانی کلاسیک سخن بگوییم در یک پاره‌جمله‌ی کوتاه جمع می‌شود: تحلیل مشخص از شرایط مشخص.

پانوشت‌ها:

[۱] از جمله نگاه کنید به یادداشت مهدی اصلانی، «یکی از قاتلین رفقایم وزیر شد. تکبیر برادران!»

[۲] حسن روحانی در انتخابات مجلس ششم که علاوه بر فهرست جامعه‌ی روحانیت مبارز در فهرست پیروان خط امام و رهبری، چکاد آزاداندیشان و حزب کارگزاران سازندگی نیز حضور داشت، نتوانست رای کافی برای ورود به مجلس شورای اسلامی را به دست بیاورد.

[۳] «آموزش عمومی در محاق»؛ جعفر ابراهیمی | کانون مدافعان حقوق کارگر: